

عنکبوت و نعمای شطرنج!



ترجمه و تالیف:

محمد صادق امینی

yashar0072003@yahoo.com

شد که این منطقه تا به حال با دست های ضعیفی اداره شده است و حکمرانان سابق بیشتر از اینکه به اصلاح احوال و شرایط زندگی مردم تمایل داشته باشند دوست داشته اند که مردم را غارت کنند و برای رسیدن به این هدف همیشه تلاش کرده اند تا تفرقه بین مردم را زیاد کنند تا مانع از اتحاد آنها



با یکدیگر شوند، به همین خاطر دزدی و غارتگری در تمام اوقات ساکنین منطقه را رنج می داد. از آنجایی که دوک می دانست برای تثبیت فرمانروایی خود به مردم منطقه، نیاز به زهره چشم گرفتن از ظالمان و مردم منطقه دارد تصمیم گرفت تا برای برقراری امنیت و نظم عمومی یک نفر آدم جدی و لایق به نام مسرر میرو درکو را با اختیارات تام مسئول برقراری امنیت کند. این مرد توانست با تلاش خود بعد از مدت کوتاهی امنیت را به منطقه بازگرداند و از این طریق نیز توانست به اعتبار خود اضافه نماید. بعد از گذشت مدتی

عقاید و نظریات ماکیاوولی سال ها در دانشگاه های معتبر جهان تدریس شده یا می شود. چاپ بخش هایی از عقاید ماکیاوولی با استقبال بی نظیر خوانندگان مجله مواجه شد و مواردی نیز مورد ادعا عزیزان شد. اما باید اذعان داشت که عقاید ماکیاوولی مورد رد یا تایید نشریه گزارش نیست تنها به دلیل استقبال گسترده مردم از این بخش و آشنایی دانشجویان، کارشناسان و صاحب نظران سیاسی قسمت های دیگری از قانون عنکبوت از مجموعه درس های روانشناسی سیاسی (ماکیاوولی) چاپ و از نظر آنان می گذرد.

روایت ششم: از دیگران به عنوان مهره های شطرنج استفاده کنید

پس از آنکه پاپ الکساندر ششم توانست بعد از یک سلسله جنگ های طولانی، پسرش دوک را حاکم ایالت روماننا کند، دوک متوجه این موضوع

دوک به این موضوع فکر کرد که شاید این اندازه قدرت دادن به یک نفر درست نباشد و او بتواند بعدا برای پادشاه تولید زحمت کند، بنابراین دوک تصمیم گرفت به این اختیارات پایان دهد و در عوض در مرکز مملکت یک هیئت شورای مرکزی تاسیس کند و یک نفر را به سرپرستی این هیئت انتخاب کند. از آنجایی که دوک متوجه شده بود سخت گیریها و فشار حکومت اولیه او باعث رنجش مردم منطقه و تحریک احساسات مردم منطقه برضد حکومت شده است دوک تصمیم گرفت شکنجه، فشار و سخت گیریهای حکومت را به گردن آقای مسرر میرو درکو بیندازد و برای جلب رضایت مردم یک روز صبح دستور داد سر میرو را از تن جدا کرده و در معبر عمومی سسنا با تبر و کنده خون آلود در کنار نعش او در معرض تماشای عموم بگذارند. شاه توانست با اینکار هم یک منظره وحشتناک به وجود بیاورد و هم رضایت کسانی را که به آنها ظلم شده بود را به دست بیاورد.

تفسیر:

تاریخ نشان داده است که بیشتر سیاستمداران بزرگ از اطرافیان خود به عنوان مهره های شطرنج استفاده می کنند. دوک هم دقیقا همین کار را با نماینده خود کرد، از آنجایی که او می دانست برای بازگرداندن امنیت و سرکوب شورشها در منطقه نیاز به سرکوب مخالفان دارد به جای اینکه خود شخصا وارد عمل شود فردی جدی را برای این کار انتخاب نمود و به او هر گونه اختیاری داد تا برای برقراری امنیت انجام دهد. دوک از ابتدا می دانست که بعد از برقراری امنیت کسانی که در این راه به آنها ظلم شده است بر علیه او اعتراض می کنند ولی نماینده دوک نمی دانست که دوک برای وی چه خوابی دیده است. دوک بعد از آنکه فرمانروایی این منطقه را از پدرش دریافت نمود تا مدتی وارد روماننا نگرددید و در این زمان نماینده به دستور دوک تمام شورشها و مخالفان را از بین می برد و زمینه

ورود دوک به منطقه را فراهم می کرد. بعد از اینکه منطقه کاملاً برای ورود دوک امن گردید او وارد منطقه شد و طوری با صداقت و مهربانی با مردم منطقه برخورد می کرد که گویی از هیچ چیز خبری ندارد. هنگامی که مردم منطقه با دوک دیدار کردند و به او اعتراض کردند دوک به آنها گفت که اصلاً خبری از وقایع جاری نداشته است و برای جلب رضایت مردم منطقه دستور به قتل نماینده داد. در حقیقت با این کار او هم به خواسته خود که همان برقراری امنیت بود رسیده بود و هم مانع از قدرت گرفتن بیشتر نماینده در آینده شده بود. دوک در اولین برخورد خود با مردم منطقه صداقتی ساختگی را انتخاب کرده بود چون می دانست که اولین برداشت مردم از او به عنوان شخصی صادق و مهربان تا مدت ها در ذهن مردم باقی می ماند و دوک می توانست با سو استفاده از این تصور ذهنی، مخفیانه به اقدامات خود بپردازد. فراموش نکنید که اگر شخصی در ابتدای رابطه تان باور کند که شما فرد صادقی هستید تا مدتها این ذهنیت در ذهن او باقی می ماند و مدت زمان زیادی لازم است تا دیگران او را قانع کنند که اشتباه می کند و همین زمان به شما اجازه می دهد که کارهای مورد نظر خود را انجام دهید.

روایت هفتم: صداقت خود را در مواقع لزوم نشان دهید

آقای جی گلد هم مثل کاپون به کسی اطمینان نداشت. در سی و سه سالگی مونتلی میلیاردر بود. او توانسته بود با حقه بازی و قلدری در سال ۱۸۶۰ در شرکت راه آهن "اری" سرمایه گذاری کند و تعداد زیادی سهام بخرد. پس از مدتی فهمید که بازار بورس پر از سهام تقلبی شده و او ضرر زیادی کرده است. در این حین مردی به نام "لردجان گوردن" به او پیشنهاد کمک کرد. گوردن توانست با استخدام چند متخصص ردیاب جاعلان را پیدا کند و به جی گلد ثابت کرد که مقصر اصلی درواقع چند مدیر رده بالای شرکت راه آهن "اری" بوده اند. گلد از این کمک صادقانه گوردن بسیار خوشحال شد. بعد از مدتی گوردن به گلد پیشنهاد کرد که با او در راه آهن "اری" مشارکت داشته باشد، او نیز موافقت کرد. برای مدتی مشارکت آنها در ظاهر موفق بود. دو مرد حالا دوستان خوبی بودند. هر زمان که "گوردن" از "گلد" تقاضای پول جهت سرمایه گذاری می کرد، گلد پول را می پرداخت. در سال ۱۸۷۳، "گوردن" ناگهان تمام سهام را زیر قیمت فروخت، پولها را برداشت و از نظرها ناپدید شد. گلد طی تحقیقاتی فهمید که نام واقعی گوردن



"جان کرونینگس نیلد" بوده و او بچه نامشروع یک بازرگان دریایی و یک خدمتکار لندنی بوده است. اولین حرکت صادقانه "گوردن"، "گلد" را کور کرده بود.

تفسیر:

کسی که می خواهد در بازی قدرت شرکت کند باید از اعتماد کورکورانه به دیگران خودداری کند. همانگونه که بارها گفته شده است سیاست فقط مغز دارد و قلب ندارد. در این بازی جانی برای اعتماد به دیگران یا دلسوزی وجود ندارد. به خاطر داشته باشید کسانی که در این بازی شکست خورده اند از کسانی بوده اند که به راحتی به دیگران اطمینان کرده اند. صداقت همیشه چشم دیگران را کور می کند. اشخاص جاهل و کلاهبردار همواره سعی می کنند که با برخورد مناسب و صادقانه، دیگران را گمراه کنند. هیچ بقالی نمی گوید ماستش ترش است. سیاست نیز همینطور است، کسی به شما نمی گوید که چه خوبی برای شما دیده است. چشمان شما در این بازی باید همیشه باز و مانند یک عقاب همواره ناظر اعمال دیگران باشد. با وجود تمام مطالب فوق همیشه کسانی نیز پیدا می شوند که به راستی انسانهای سالمی هستند و قصد فریب یا کلاهبرداری ندارند. این دیگر بسته به قدرت شماست که چگونه این اشخاص را از دیگران تشخیص دهید. برای تشخیص صداقت دیگران باید آنها را در مواقع مختلف آزمایش کنید و هیچوقت به کسی آنقدر قدرت ندهید که بتواند بر علیه منافع شما کاری انجام دهد. انسانها در اعتماد به دیگران به دو صورت شکست می خورند. اعتماد می کنند و از اعتماد آنها سوء استفاده می شود یا اینکه به کسی اعتماد نمی کنند و در آخر می فهمند که اشتباه کرده اند. در دنیای سیاست یا قدرت، همه چیز به نحوه و مقدار اعتماد شما بستگی دارد. اگر شما

می خواهید در تله صداقت دیگران به دام نیافتید باید در ظاهر نشان دهید که به آنها اطمینان دارید و مخفیانه حرکات آنها را کنترل کنید. ثروتمندان بسیاری در طول تاریخ بخاطر اطمینان بی جا به دیگران ورشکسته شده اند و جی گلد هم یکی از بی شمار افرادی است که در اثر اعتماد بی جا به دیگران همه چیز خود را از دست داد. در گذشته همه انسانها خوب بودند مگر اینکه خلاف آن ثابت می شد ولی در دنیای امروز هر انسانی بد است مگر آنکه خلاف آن ثابت شود. به یاد داشته باشید هیچ صداقتی آنقدر ارزش ندارد که شما بخواهید در عوض آن، تمام سرمایه، راز یا هر چیز دیگری را در اختیار کسی بگذارید. متأسفانه در تاریخ بشریت، صداقت یکی از مهمترین روشها بوده است که محتاطانه سبب تسلیم شدن افراد شده است، صداقت تنها روش ممکنه برای جلب اعتماد دیگران نیست، هر نوع رفتار شایسته ای که دوستانه باشد، تأثیر خواهد داشت. از دیدگاه سیاست مداران برای اثبات صداقت لازم است که چندین عمل صادقانه انجام شود هر چند که ممکن است کاملاً به هم بی ربط باشند.

روایت هشتم: برای نفوذ در دشمنان با آنها وصلت کنید

زمانی در چین قدیم، "دوکویو" از منطقه "چنگ" فکر می کرد که حالا بهترین وقت است که بر سلطنت قدرتمند "هیو" غلبه کند. او در مورد نقشه اش به کسی چیزی نگفت. دخترش را به عقد شاه هیو درآورد. سپس به وزیر مجلس گفت: من در نظر دارم با ارتش به کشوری حمله کنم به نظر شما به کدام کشور باید حمله کنیم؟ همانطور که انتظار داشت یکی از وزرا پاسخ داد: باید به هیو حمله کنیم. او در پاسخ گفت: ولی هیو در حال حاضر یک ایالت خواهر است. چرا شما پیشنهاد می کنید که به آن حمله کنیم؟ سپس آن وزیر را به خاطر برخورد نامؤدبانه اش مورد بازخواست قرار داد. حاکم هیو از این جریان مطلع شد و هیچ اقدام احتیاطی برای حفاظت در مقابل ایالت چنگ انجام نداد. چند هفته بعد، نیروهای چنگ به هیو تاختند و آنجا را گرفتند.

تفسیر:

کمتر کسی می تواند در برابر یک هدیه زیبا مقاومت کند. سیاستمداران همیشه می دانند که هدیه بهترین روش برای به زانو درآوردن اشخاص می باشد. مزیتی غیر قابل انکار هدیه این می باشد که می تواند انگیزه های درونی و حرکات حیله گرانه شما را مخفی کند. دوکویو در واقع با

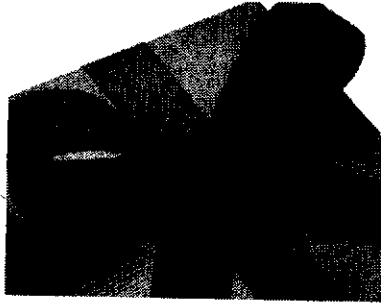
به عقد در آوردن دخترش برای شاه هیو تمام اقدامات و تحركات او را از طریق دخترش کنترل می کرد. جالب توجه این است که حتی دختر خود او نیز از ماجرا خبری نداشت و از طریق صحبت‌های و مکاتبات عادی اش با پدرش اوضاع و اطلاعات مربوط به منطقه را در اختیار پدرش می گذاشت. در واقع او از دخترش به عنوان طعمه استفاده کرده بود تا اعتماد شاه هیو را بدست آورد. شاه هیو نیز هیچوقت به این موضوع فکر نمی کرد که پدر زنش بخواهد به سرزمینی که دخترش در آنجا زندگی می کند حمله کند، او فراموش کرده بود که سیاست فقط مغز دارد و قلب در آن زود از بین می رود.

روایت نهم: چاره کار ۱۰ سال محاصره فقط یک هدیه بود

پیش از سه هزار سال قبل یونانیان برای تصرف دیواره شهر تروا دریا گذاشتند. آنها شهر را محاصره کردند و این محاصره ده سال طول کشید. قهرمانان و جنگجویان بسیاری مردند بدون اینکه پیروزی به دست آورند. روزی یکی از رهبران یونانیان آنها را جمع کرد و گفت: "ضربه زدن به این دیوارها را متوقف کنید. شاید باید راه حل دیگری بیابیم، راه حلی مفید. در اینجا باید فکر را بکار بیاندازیم، از نیروی بازو کاری ساخته نیست." سپس دستور داد اسب بزرگی بسازند تا سربازان بتوانند درون آن مخفی شوند و سپس اسب را به مردمان تروا هدیه دهند. پسر اودیسیوس با این حيله مخالف بود، او معتقد بود این عمل غیرانسانی است. اما سربازان در انتخاب بین ده سال محاصره، صداقت و مرگ از یک طرف و پیروزی فوری از طرف دیگر، ساختن اسب را انتخاب کردند و به این ترتیب پیروز شدند و یک هدیه، جنگی ده ساله را خاتمه داد.

تفسیر:

در این جنگ که بنام "جنگ تروا" نام گرفته است سربازان و جنگجویان زیادی از دو طرف کشته شدند. این جنگ یکی از طولانی ترین جنگهای تاریخ در زمان خود بوده است و در کتابهای تاریخی بیشتر کشورهای دنیا، به آن اشاره شده است. در حقیقت رهبر یونانی به درستی دریافته بود که هیچ نیروی نمی تواند به دیوارهای بزرگ شهر که از آن محافظت می کردند ضربه وارد کند و زمان استفاده از سیاست رسیده بود. هر چند که پسر اودیسیوس با این ترفند سیاسی مخالف بود اما سربازان نمی توانستند ادامه سالهای دوری



از خانه و خانواده های خود را تحمل کنند و ادامه هر چه بیشتر محاصره می توانست باعث ایجاد اختلاف در ساختار سیاسی و نظامی ارتش گردد. رهبران شهر تروا به راحتی گول نیرنگ پنهان هدیه را خوردند و فکر می کردند که سربازان یونانی از محاصره شهر منصرف شده اند و می خواهند با هدیه این اسب چوبی پیمان صلح را امضا کنند. هر چند که در آن زمان خردمندی از شهر تروا متوجه نیرنگی در این هدیه شده بودند و به فرمانروایان شهر اعلام خطر کردند ولی به آنها تهمت طرفداری جنگ و خوتریز بودن زده شد و به هشدارهای آنان بی توجهی شد. فرمانروای شهر تروا زمانی به درستی ادعای خردمندان شهر پی برد که دیگر دیر شده بود و هیچ کاری از دست کسی ساخته نبود.

روایت دهم: به دشمنان خود احترام بگذارید

سالها بود که رومی های قدیم برای تصرف شهر فالیسکانس این شهر را محاصره کرده بودند ولی همچنان ناموفق بودند. تا اینکه روزی یکی از ژنرالهای رومی به نام کامیلیوس مردی را دید که تعدادی بچه را به طرف او می آورد. آن مرد یک معلم سرخانه بود و بچه ها، کودکان ثروتمندان و اشراف زادگان شهر بودند که به ظاهر برای پیاده روی آمده بودند ولی در حقیقت، او قصد داشت آنها را به عنوان گروگان به رومی ها بدهد. کامیلیوس، گروگانها را نپذیرفت و دست و پای مرد را بست و به کودکان اجازه داد تا او را چوب

بزنند و همگی را به شهر بازگرداند. خودداری کامیلیوس از گرفتن بچه ها به عنوان گروگان، مقاومت فالیسکانس را از بین برد و آنها تسلیم شدند. ژنرال بدرستی محاسبه کرده بود. او می دانست که گروگانگیری پایان جنگ نخواهد بود. با عوض کردن اوضاع، او اطمینان و احترام دشمن را بدست آورد و در جنگ پیروز شد. مهربانی حتی سرسخت ترین ها را رام می کند. همیشه هدفان قلب مردم باشد. به یاد داشته باشید با برخورد متناسب و با احترام به احساسات مردم می توانید یک "کاپون" را به یک بچه خوش باور تبدیل کنید، در این راه باید هوشیار باشید. اگر طرف مقابل به اهداف شما پی ببرد، آگاهی او تبدیل به عدم اطمینان و تنفر می شود.

عکس مسائل فوق: اگر شما سابقه تقلب و حيله داشته باشید، هر چقدر هم که صادق باشید بخشش یا مهربانی تان مردم را گول نمی زند. در حقیقت، تنها توجه به حيله های شما بیشتر می شود. لذا سعی کنید که سابقه بدی در بین مردم نداشته باشید. زمانیکه مردم شما را به عنوان یک متقلب می شناسند، صادقانه عمل کردن ایجاد شک می کند. در این موارد نمی توانید با صداقت وارد شوید. همانطور که دیپلمات فرانسوی "تایران" پیرتر می شد، شهرتش به عنوان یک فرد متقلب زیاد می شد.

در کنگره ویتنا (۱۸۱۵-۱۸۱۴) او داستانهایی باورنکردنی تعریف می کرد و غیرممکن بود آنهايي که او را می شناختند داستانهای او را باور کنند. روزی در جمعی دوستانه گفت که در تجارت باید دو طرف کاملاً روراست باشند. زمانیکه درخواست کمک می کنید، به سوی علائق افراد بروید نه به طرف حس ترحم یا حق شناسی آنها. اگر شما نیاز به کمک یک حامی دارید، هرگز سعی نکنید که کمکها و کارهای خوب گذشته تان را به یاد آورید چون بالاخره او راهی برای عدم توجه به شما می یابد. درخواستان را در رابطه تان که به سود او هم خواهد بود، مخفی کنید. او با علاقه مندی به شما جواب خواهد داد، زمانیکه ببیند چیزی هم عاید خودش می شود.

یک فیلسوف چینی در رابطه با اهمیت دادن هدایای گرانبها به سیاستمداران گفته است: زمانی که "دوک سین" از چین می خواست که "یو" را تسخیر کند به آنها یک گله اسب اهداء کرد و زمانیکه "ارل چیه" چین می خواست که "چویو" را تصرف کند به آنها یک ارابه بی نظیر اعطا نمود.

